

## کمال‌الدین عینی

### نخستین کوشش جمع‌آوری آثار عامیانه دیار رودکی

پس از تهمت ناگهانی کمونیستها در سالهای دهه ۳۰ و سوخته شدن «نمونه ادبیات تاجیک» (مسکو ۱۹۲۶) صدرالدین عینی، مقامات دولتی، مأمورین امنیت و ایدئولوگهای رسمی سیاسی به شدت نسبت به نشر آثار گذشته، از جمله رودکی حساس شدند. انتشار کتاب «نمونه ادبیات تاجیک» موجب گردید که بخارین (سردبیر وقت بانفوذترین نشریه اتحاد شوروی) به دستور مقامات ارشد مرکزی، ضمن محکومیت نشر کتاب فوق، صدرالدین عینی را نیز استنطاق نماید. علت واکنش و اعتراض مقامات، درج شعر معروف «بوی جوی مولیان» در کتاب مذکور بود:

ای بخارا شاد باش و دیرزی	شاه نذرت میهمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان	سرو سوی بوستان آید همی...

معاندان و بدخواهان ادعا می‌کردند که صدرالدین عینی با درج این ابیات رودکی، آرزوی بازگشت امارت به بخارا شده است.

از این زمان به بعد، نام رودکی تقریباً از زبان باز ماند. از سال ۱۹۲۹ دولت الفبای فارسی تاجیکی را به خط لاتین تبدیل کرد. سال ۱۹۴۰ کتابی دیگر با نام «نمونه‌های ادبیات تاجیک» به خط لاتین چاپ شد. تدوین این کتاب به همت خالق میرزازاده، سهیلی جوهری‌زاده و لطف‌الله بزرگ‌زاده در مسکو منتشر شد.

کتاب مذکور هر چند با استاد رودکی آغاز می‌یابد، اما در بخش نمونه‌های اشعار او که به قلم ساتم الوغ‌زاده تنظیم شده، شعر «بوی جوی مولیان» با فشار سیاسی آن زمان، از آن

ساقط شده است. «نمونه‌های ادبیات تاجیک» در مورخ ۱۹۳۹/۸/۲۹ به مطبعه سپرده شد و دستگاه رسمی دولتی پس از بررسی مجوز چاپ آن را در تاریخ ۱۹۴۰/۳/۱۷ رسماً صادر کرد. اما استاد صدرالدین عینی که به موضوع پی برده بود، فوری در ماه می همان سال مقاله تاریخی خویش را با عنوان «قبر رودکی و دیهه رودک» (مجله «شرق سرخ»، ۱۹۴۰ ص ۲۵-۲۷) و سپس همان سال مجموعه «استاد رودکی» را به طبع رساند که این مجموعه ۶ سپتامبر سال ۱۹۴۰ به مطبعه سپرده شد که ۲۵ دسامبر همان سال مجوز رسمی چاپ آن صادر شد.

بایستی گفت که در این مجموعه، استاد ص. عینی در مقاله «استاد رودکی» بعد از سالها دوباره شعر «بوی جوی مولیان» را به قلم آوردند (رک.: «استاد رودکی»، ۱۹۴۰، ص ۱۶) و با درج مقاله دوست خویش استاد ا. سیمیانوف (A. Семёнов) در این مجموعه، شعر «بوی جوی مولیان» و تاریخچه نگارش آن باز یک بار دیگر نقل شده و حقیقت حال به خوانندگان اعلام گردید.

استاد عینی با هدف ادامه دادن تحقیقات رودکی‌شناسی، برای نخستین بار مسئله سازمان دادن یک گروه باصلاحی را برای بررسی‌های تازه در دیار رودکی جمهوری تاجیکستان درخواست نمودند. ایشان در این خصوص ۲۹ اکتبر سال ۱۹۴۰ نوشته‌اند:

«با این تأکید، مسئله تماماً روشن و حل شده، قبر رودکی و دیهه رودک یافت شده بود. اکنون تنها به این معلومات یک شکل رسمی دادن مانده بود. بنابر آن، من به اتفاق نویسندگان تاجیکستان به رفیق دهاتی نامه نوشته، یک گروه تحقیقی باستان‌شناسی تشکیل کردن اتفاق نویسندگان و در آن گروه شرکت نمودن بنیاد آکادمی علوم اتحاد شوروی و انستیتو تحقیقاتی تاجیکستان را مناسب دیدم. به زودی گروه تحقیقاتی تشکیل شد. در این گروه از انستیتو گاریتسکی (Гарритский) و از اتفاق نویسندگان، رفیق بزرگزاده و اینچنین

به صفت راهبر این گروه من تعیین شده بودم» (مجموعه «استاد رودکی» استالین آباد، ۱۹۴۰، ص ۱۱۷).

نحوه سازماندهی گروه تحقیقاتی به ریاست صدرالدین عینی از جانب خود ایشان چنین تشریح شده است:

«رفیقان بزرگزاده و گاریتسکی، ۲۲ سپتامبر سال ۱۹۴۰ در سمرقند به پیش من آمدند. من به آنها متن‌های عربی را به زبان تاجیکی ترجمه کرده دادم که نوشته گرفتند و معلومات‌های دیگر را هم حکایت کردم که در دفترشان قید کردند و در آنجا چه باید کردن را هم به طرز مشورت گفتم. اما خودم به سبب خوب نبودن صحتم به جای تفتیش‌شدنی رفته نتوانستم» (مجموعه «استاد رودکی»، ۱۹۴۰، ص ۱۱۷).

همچنین فعالیت گروه بازرسی در پنجکنت چنین بیان شده است: «رفیقان مذکور (گاریتسکی و بزرگزاده - ک. عینی) ۲۳ سپتامبر سال جاری (سال ۱۹۴۰) به پنجکنت رفته، از آنجا با کارمندی رفیق محمدی‌اف (دبیر حزب پنجکنت - ک.ع.) به پنجرود رفتند. قبر را یافته، کافه دیدند و معلومات را تأکید کردند. رفیق گاریتسکی با همین قناعت کرده، به استالین‌آباد (دوشنبه) برگشت. اما رفیق بزرگزاده به رودک رفته، آنجا را هم با چشم خود دید و تفتیش نموده، همه معلومات را تصدیق و تأکید کرده آمد. با همین اختلاف چندین‌عصره برطرف شده، قبر رودکی در روستای رودک که استاد از آنجا است، معین گردید» (مجموعه «استاد رودکی»، ۱۹۴۰، ص ۱۱۷).

داملا ص. عینی پس از تحقیق و روشن نمودن برخی اختلافات مواد، در باره سمرقندی و بخارایی نامیده شدن استاد رودکی چنین نگاشته‌اند:

«اکنون یک شبهه خردترک ماند که وی را هم گفته رفع کردن در کار (لازم) است: مادام که رودک و پنجرود در پنجکنت بوده است، چرا در متن، اینها در نواحی سمرقند گفته

شده است و چرا استاد رودکی را پنجکنتی نشمرده، «سمرقندی» می‌گویند؟ جواب این سؤال بسیار آسان است: از زمانهای قدیم تا به همین نزدیکی‌ها- تا به تقسیم‌بندی پنجکنت، زحمت‌آباد و مستچاه، از ناحیه‌های سمرقند حساب می‌یافتند، حتی ملاپجگانی که از پنجکنت، زحمت‌آباد و مستچاه به بخارا برای خواندن می‌رفتند، خود را «سمرقندی» می‌گفتند. به همین قیاس سمرقندی شمرده شدن استاد رودکی هم تماماً درست است. اینچنین (همچنین) دیهه‌های مذکور را از نواحی سمرقند شمردن هم تماماً درست است. چون که در تقسیمات مأموری پیشینه خود پنجکنت و تمام دیهه‌های وی از کنارهای دور سمرقند حساب می‌یافتند که این معنی را کلمه «نواحی» در متن عربی بیان می‌کند» (مجموعه «استاد رودکی»، ص ۱۹۴۰، ص ۱۱۸).

در مقاله «قبر استاد رودکی و دیهه رودک»، استاد عینی پس از نتیجه‌گیری، برنامه ادامه کار را بدین شکل بیان نموده است: «این نوشته‌های من یک تاریخچه کوتاه این تحقیقات کلان بوده، معلوماتی که از «پنجرود» و «رودک» گرفته شده است، بعد از کار کرده برآمدن، به چاپ داده می‌شود» (مجموعه «استاد رودکی»، ۱۹۴۰، ص ۱۱۷).

استاد عینی تحقیقات رودکی‌شناسی خویش را همواره در مد نظر داشته‌اند. وی علاوه بر تألیف اثرهای بدیعی و تاریخ‌شناسی، مقاله نهایت مهم خویش را با عنوان «نظری به گذشته صنعت (هنر) تاجیک» به اتمام رسانیده، در شماره سوم (مارس) سال ۱۹۴۱ مجله «شرق سرخ» انتشار دادند. در این مقاله درباره استاد رودکی، از جمله جایگاه رودکی در شعر و شاعری، هنر ملی تاجیکان، زادگاه وی، همچنین در باب زبان رسمی زمان رودکی، «زبان فارسی جدید- زبان ادبی تاجیک» سخن رفته است.

ماه ژوئن سال ۱۹۴۱ با قرار دولت، قبرهای گورمیر - قبر امیر تیمور، قبر فرزند کوچک وی شاهرخ‌میرزا، نوه امیر الوغ‌بیک میرزا، قبر میرانشاه فرزند امیر گشوده شد. در

جریان این کاوش باستان‌شناسی، در ردیف چندین شخصیت رسمی ازبکستان، دانشمند معروف چهره‌شناس م.م. گیراسیموف، صدرالدین عینی، ا.ا. سیمیانوف، رئیس آکادمی علوم ازبکستان قاری نیازی خجندی و دیگران نیز شرکت داشتند. از قضای روزگار، پس از یکی دو روز کاوش، روز ۲۲ ژوئن سال ۱۹۴۱ جنگ جهانی با آلمان شروع شد. اوضاع چنین بود که در آرامگاه، تابوت تیمورلنگ که از تنه درختان محکم ساخته شده بودند، نه در جای خود، در گورخانه تخمین زده شده مرمین، بلکه در کنار دفینه کنار دیوار یافت شد. این حالت که از جانب مسئولین نقل شده بود، فوری در بین خواص و عوام به شکل افسانه‌واری که خیلی بدان باور داشتند، منتشر شد که: «چون به قبر امیر تیمور دست زدند، تابوت وی به حرکت آمد و جنگ جهانی شروع شد». آن روزها من این افسانه را از نقل قبله‌گاهی (صدرالدین عینی) برای خود و با درک خویش ثبت کردم. به این مناسبت قبله‌گاهی دو مطلب را تأکید کردند: اول خواستند که سبب عوض شدن جای تابوت امیر تیمور را روشن سازند تا که به افسانه‌تراشان عوام و متعصب خاتمه داده شود. دوم اینکه استاد گفتند: «زمان انشاء الله مساعد شد و جنگ خان و مان سوز پایان یافت. همان میخائیل گراسیموف را به تاجیکستان بیاریم و قبر استاد رودکی را باز کرده، چهره او را برقرار سازیم. از نظر اسلام و سنت این جایز نیست، ولی آنجا که مهم باشد، روا باشد. جشن بزرگ رودکی را به جهانیان اعلام می‌کنیم. پنجرود را به نام این بزرگوار نسبت می‌دهیم، به نام رودکی مقام سلطان‌الشعرا را برقرار می‌کنیم... ایشان به این مناسبت به دوشنبه نامه‌ای مخصوص ارسال نمودند... یاد دارم که آن زمان قبله‌گاهی کتابهای تاریخی کهنه را روزها و شبها مطالعه می‌نمودند. یک روز وقت ناشتا با چهره شاد و بشاش که در حالتهای ویژه نمودار می‌شد، گفتند: «یافتیم، یافتیم!». ما همه در تعجب بودیم که قبله‌گاهی چه یافته باشند؟ پس ادامه دادند:

«به حرکت آمدن تابوت امیر تیمور را یافتیم. معلوم شد که یک وقت‌ها سمرقند را آب زیر کرده بوده است. گورخانه تیموریان را هم آب پخش کرده است. گورخانه تیمور از آب پر شده، تابوت چوبین مستحکم امیر به روی آب برآمده زورق‌وار ایستاده است. هنگامی که آبشاران تمام شده گورخانه تیمور هم از آب خالی می‌شود، تابوت با رفت آب تمایل نموده، در ته دیوار یعنی به جای کنونی‌اش در حالت کجی و غیرطبیعی مانده است.»

خوشنودی قبلگاهی حد و کنار نداشت. باز علاوه نمودند:

«بعضاً انه، همین طور افسانه ساخته می‌شود. افسانه‌ها و نقل‌ها خصوصاً اگر به تاریخ مردم، شخصیت تاریخی نسبت داده باشند، باید به محک حقیقت تاریخی و اسناد خطی تحقیق شوند...».

پس از چند روز به پیشنهاد قبله‌گاهی فرماندار شهر و استاندار سمرقند به اتفاق ارباب علم و دانش جمع شده، گزارش داملا عینی را استماع نمودند. بعد در میدان ریگستان سمرقند محفلی برپا شد که در آنجا داملا عینی بار دیگر در موضوع «جنبش تابوت امیر تیمور و جنگ‌های جهانی آلمان» مفصل سخنرانی کردند. با همین «جنبش تابوت» و «جنبش عوام» نیز خاتمه یافت. اکنون به موضوع اصلی باز می‌گردیم.

معلوماتی که از پنجرود و رودک گرفته شد، این گونه بود که بعد از بررسی برای چاپ داده‌اند و معلوم شد که بنا به علل گوناگون جنگ آلمان و پس از جنگ، داملا عینی برای تکمیل معلومات از «پنجرود» گرفته شده، نتوانسته‌اند، زیرا به اتمام رساندن اثرهایی چون «واصفی و خلاصه» «بدایع‌الوقایع»، «میرزا عبدالقادر بیدل»، «یادداشتها» و حل سرنوشت آنها برایشان نهایت مهم بود. در این حالت بعضی کارهای ناتمامشان را به کمینه و خالده (دختر صدرالدین عینی) حواله می‌کردند. آن سالها سرنوشت «بیدل» و «واصفی» و «لغت نیم‌تفصیلی» و آینده «کلیات» را به من حواله کردند. بدین طریق با نقل «یک زمان به این



میر بسیار ظالم بوده است. بابا هوایی با میر جنگ می‌کنند. بعد شورش می‌خیزد. بعد دعای بد کرده، از پنجروود- پریده می‌آرند به طرف حصار زمین. در آنجا به یک جای بی‌آب می‌فرآیند (فرود می‌آیند) و عصای خود را در زمین می‌زنند که آب می‌برآید. در همان جا خانه می‌سازند. بعد آنجا آباد می‌شود. خانقاه می‌سازند، در همان جا دفن می‌شوند. آنجا کول هوایی نام می‌گیرد. دعای بابا هوایی (ابوالهوایی) گرفته در دنیا از اولاد میر نمی‌ماند؛ همه به خاک یک می‌شوند.

انه! به واقعهٔ ابوالهوایی چندین سال شدگی. ابوالحسن اوفاری باز پیش گذشتگی. ابوالحسن پنجروودی از این هزار سال پیش گذشته باشد که می‌داند چند سال شده باشد. چون که چندین اولاد (اجداد) و چندین پشت گذشتگی، هیچ کس به خاطر ندارد. از اولاد این آدم غیر از من در پنجروود باز همین‌ها هستند: صالح پسر صدیق، کمال بابا، صابر امان، از محلهٔ ما قریب همه از یک اولادند (اجدادند). اینها کهنسالها هستند. از همین اولاد در نکنات، کشتوت (پگت قرغان)، در غوزار هم هستند. در سمرقند در گذر دبید (قاری رجب)، در گذر سوزنگران (ملا عبدالرسول) هم بودند. در غزدوان یک زن هم بودگی از اولاد ابوالحسن پنجروودی در حصارزمین هم بودگی.

قبر ابوالحسن رودکی در پشت باغ میری واقع می‌باشد. باغ میری بسیار هم کهنه. پیش بسیار کلان بودگی، درختهای کلان داشتگی، گلزار، بوستان داشتگی. پشت باغ را زمین اوفاری می‌گویند. از روی گپ باباهایمان (اجدادمان) در آنجا زیاده از ۵۰۰-۶۰۰ حولی (منزل حیاطدار) بودگی. زمین و باغ امیر اوفاری هم در همان جا. ابوالحسن پنجروودی بسیار اوفار کلان بوده است. آنجا را حاضر هم زمین اوفاری می‌گوییم. انه! قبر ابوالحسن اوفاری هم در همان جا. من در این خصوص حکایهٔ پدرم را شنیده می‌گشتم. یک روز اسپ پدرم لنگ شد.



پدرم به قبرستان آورد. قبر یک عزیز را نشان داد و گفت در بالا بابای این کس خواب کرده‌اند، آن کس را ابوالحسن اوفاری می‌گویند.

باباکلانم (پدر بزرگم) عصمت‌الله حکایه می‌کردند که در بالای این قبر سنگهای رنگارنگ کلان بوده، هر کس به هر جا گرفته برده است. تا وقت‌های آخر به اینجا خدایی (نذری) می‌آوردند. در جانب شرقی شمالی قبر، مسجد اوفاری بودگی».

نقل ملا شمس‌الدین بابازاده (از روستای نکنات، ۷۰ ساله، درودگر)

«در خصوص اوفاری‌ها من هم از آدمان پیر بسیار نقل شنیدگی. حقیقتاً خود ابوالحسن اوفاری از همین پنجرود گفته نقل می‌کردند. قبر آن شخص عزیز هم در خود همین جا، در پشت باغ میری واقع است. قبرهای در جانب قبله بودگی، قبرهای نوند. ابوالحسن اوفاری در جای خودش، ملک خودش دفن کرده شدگی می‌گفتند، با آدمان پیر در سر قبر این شخص عزیز تاق بودنش و سنگهای کلان، قیراق‌های (سنگهای) کلان معلوم. باغ میری پیش بسیار کلان بودگی. درختهای پیر عظیم داشت. من در خاطر دارم در وقت جوانی‌ام آمده بودم. در آن طرف سای (رود کوچک) که در بین آن تپه ابوالحسن اوفاری دفن شدگی واقع است، درختان بسیاری بودند. در طرف شرق سای اوفاری به زمین اوفاری به واسطه ناو جوی می‌گذشت. آب آن جوی حاضر کم است. این عزیز را پنجرودی و رودکی هم می‌گفتند. پیش در زمانهای کهنه نام و کنیت رودک بوده است. از این چندین سال پیش این جاها به غراب - ماغیان تابع بود. در طرف شنگ، سای رودک هست. در سر سای رودک قشلاق (روستا) قدیمی رودک واقع بوده، در بالای کوه خرابه‌های آن باقی مانده است».

نقل کرامت‌الله بابازاده (از روستای زیر حصار)

«من در قشلاق نگیزار کار می‌کنم. از این یکچند وقت پیش در خصوص قبر رودکی کافت و کاو کردن استاد عینی را شنیدم. بعد از این، از آدمان کهنسال نگیزار پرس و جو کردم. بسیار آدمان پیر تصدیق می‌کنند که حقیقتاً قبر رودکی در پنجرود واقع بوده، پیش برای زیارت می‌رفته‌اند. آن کس کور بوده است. هم قاری، هم حافظ بوده است. در نوازندگی و شاعری هم از همه بالاتر می‌ایستاده است. بنابر در وقتش، در زمانش بسیار مشهور شده، پادشاه سمرقند و بخارا او را به نزدشان جیغ زده بودند (فرا خوانده بودند). اما باز آمده، در وطن خود وفات کرده بوده است. این نقل همان آدمان پیرسال می‌باشد. بعضی از پیرکی‌ها می‌گویند که رودکی بسیار جایها را آباد کردگی. در وقت رودکی این جایها بسیار آباد بودگی. شهرها و قلعه‌ها بسیار بودگی».

نقل سبحان، پسر تورسون (از جماعت شنگ، ۴۰ ساله، عضو کالخور)

«همان شاعر کور رودکی بودگی می‌گویند. بادولت بوده است. وی یک پسر داشته است. زنش باز یک دختر زاییده بوده است. واقعه رودکی در همان وقت شدگی می‌گویند. رُلُوْلَه یک بچه بلا بوده است. همین که از مادر به دنیا می‌آید همه چیز را می‌خورد. وی آدمها و حیوانها را هم می‌خورد. همان رُلُوْلَه پسر رودکی را هم خوردنی می‌شود. وی گریخته خلاص می‌شود. خواهر کُشه (خواهرکش را) داشته می‌کُشد. بعد وی رفته به پدرش می‌گوید که رُلُوْلَه را کش. پدرش می‌بیاد که در رودک هیچ کس نمانده است. بعد اسپش را می‌بندد و برای احتیاط به قلعه چنار می‌برآید. رُلُوْلَه پیدا شده آمده اسپش را می‌خورد، وی از بالا ایستاده با شمشیر زده رُلُوْلَه را می‌کشد. آدمان گریخته رفتگی را آورده، باز رودک را آباد می‌کند».

## از مواد محموداف

عضو کلخوز و اراشیلوف نیازبدلاف دوست (۵۰ ساله) اثبات می‌کند که اساساً نام این قورغان‌ها چنین است: «این قورغان‌ها بین یکدیگرش یک کیلومتر می‌باشد، از تپه نوروزشاه یک کاسه سفالی دوره قدیم یافت شد. قورغان اناق بیگ در درون قشلاق کلالی، کلخوز و اراشیلوف دیبه کلالی قورغان اناق بیگ می‌باشد. کلالی کوه چور می‌باشد. بلندی گاریزانت (عمودی) کوه چور ۳۰۰۰ متر می‌باشد، نام شاه قورغان خسرو می‌باشد. این شاه‌هایی که در همین حوض آب برآورده، به ملغیده برده است، موی سفیدان حکایه می‌کردند که در دشت ملغیدار کُنده‌های تاک بوده است. ساقی‌ای رسولاف حکایه می‌کند که آدمان قدیم حکایه می‌کردند. در منزل زمین ملغیدار در جماعت کلخوزچیان پایان (پایین) آغیلک قشلاق آغیدک قورغان نوروژ می‌باشد. در مزار شریف خوجه محمد بشر را در طرف جنوبش قورغان قلندر شاه می‌باشد.

جای خانقای رودکی، خانقایه (خانقاهی است) روی حَولیش درازی ۵۱ متر، برش ۳۰ متر خانقای کهنه ویرانه از روی ته کرسی‌اش قدش ۱۷ متر، برش ۷ متر. از باغ میر تا مابین خانقا راهش ۶۱ متر، بلندی‌اش ۱۰ متر، از قورستان در مابین قطب باغ شرقی باغ میر می‌باشد. ملا اسماعیل آخوند از قشلاق پنجرود در سن ۸۰ سالگی وفات می‌کند. آن آدم اثبات می‌کند حکایه خودشه که رودکی در آخر عمرش از بخارا آمد، دو کس، خود رودکی در قشلاق پنجرود وفات می‌کند، شریکش به قشلاق ارتوچ وفات می‌کند. همین خود رودکی را هم حسن رودکی می‌گویند و حسن روده‌پا می‌گفتین (می‌گفته‌اند). اینها از بخارا با همراه خودش و عایلش (خانواده‌اش) تمام دولتش (ثروتش) را به شتر بار کرده، با همراه رفیقش گرفته می‌بیاد که رفیقش میرزای خطنویس رودکی بوده در آرتوچ خواب کردگی.

این حکایه را از زبان ملا اسماعیل آخوند، رفیق رحیم بابا، سنش ۴۵ حکایه می‌کند. ملا اسماعیل در بخارا علم‌های کهنه را ختم کرده، تمام می‌کند. ملا اسماعیل را بسیار ملای پرقوت حساب می‌کنند. ملا خال محمد هوای سجره‌دار باوای (بابای) آن کس با رودکی دایم صحبت می‌کردین. سجره را تفتیش کرده بعد از یافتن، نتیجه معلوم کرده می‌شود».

نقل قولهای آورده شده همین حقیقت را ثابت می‌کنند که نوشته‌های داملا صدرالدین عینی در باره زادگاه و مدفن و حل اختلافات منابع خطی و... قابل پذیرشند، زیرا هر آنچه که نقل شده است، بدون تصرف و مداخله کسی نقل شده و مهم آن است که آن اشخاص گوناگون هم از جهت سن و سال و هم از لحاظ سواد و علم و معرفت گوناگون بوده، از گفته‌های همدیگر نیز باخبر نبوده‌اند. در موارد فوق مشاهده شد که نقل و مواد آثار عامیانه، فرهنگ مردمی (فولکلور) مواد آثار خطی گذشته را تصدیق می‌کند و برای روشنتر بیان نمودن حل مسئله می‌تواند کمک کند. از این رو، موضوع جایگاه فرهنگ مردمی (فولکلور) در حل برخی نکات مبهم متون و تصحیح آنها می‌تواند یاریگر باشد. زیرا در متون کهن گاه تأثیر لهجه خاص محل و زادگاه مؤلف و نقش عادات و رسوم مردم بومی نقش اساسی دارند. ما در این بحث به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنیم:

۱. سال ۱۹۳۱ (۱۹۳۲) مرحوم محمدعلی فروغی و شادروان دکتر غنی کتاب «رباعیات

عمر خیام» را منتشر نمودند. در مقدمه کتاب رباعیات ذیل آمده است:

ماه رمضان برفت و شوال آمد      هنگام نشاط و عیش و قوال آمد

آمد گه آنکه خیک‌ها اندر دوش      گویند که پوشت پوشت حمال آمد

محمدعلی فروغی و آقای غنی نوشته‌اند که «این قسم رباعی را مردود خواندیم، از آن رو که لفظ و معنیش رکیک است». استاد رجایی بخارایی در این باب نوشته: «آن بزرگواران به سبب آشنا نبودن با اصطلاح پوشت پوشت آن را رکیک پنداشته‌اند». در واقع واژه پوشت

پوشت (با واو مجهول) در فارسی تاجیکی رایج و معمول است و معنای «خبردار باش»، «احتیاط باش» را دارد.

۲. استاد زنده‌یاد بدیع‌الزمان فروزانفر در تصحیح «فیه ما فیه» نوشته‌اند که معنای کلمه «فاریدن» معلوم نشد، حال آن که این واژه امروز هم در بین تاجیکان رایج و مستعمل و به معنای «خوشایند بودن» است.

این دو مصرع بالا شاهد لزوم دانستن لهجه و گفتارهای گوناگون زبان فارسی و عادات و رسوم مردمی برای تصحیح متون کهن می‌باشد. اینک یک مثال مهم دیگر:

میرزا صدیق اصفهانی (قرن ۱۶ میلادی) کتابی با عنوان «شاهد صادق» در پنج باب دارد. فصل هشتم باب سوم این کتاب اختصاص به مثل‌های فارسی دارد. از این کتاب ۳ نسخه خطی موجود است: یکی در کتابخانه ملی ایران (شماره ۲۲۳۲)، دوم در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (شماره ۱۱۱۰) و سومی در کتابخانه مدرسه سپهسالار (شماره ۲۹۰۹). این مثل‌ها از جانب صادق کیا بررسی شده‌اند. در بین ۵۶۰ مثلی که در «شاهد صادق» آمده است، چندین مثل وجود دارد که امروزه هم در بین تاجیکان زبانشناخت و رایج‌اند. مثلاً «آب که از سر گذشت، چه یک نیزه چه صد نیزه»، «آرزو عیب نمی‌باشد»، «از دل برود هر آن چه از دیده برفت»، «اول خویش بعد درویش»، «اشتها در زیر دندان»، «اشتها در تگ دندان»، «آلو چو به آلو نگر، رنگ پذیرد».

استاد علی‌اصغر حکمت سال ۱۹۴۸ در منظومه خویش که به ص. عینی تقدیم کرده، چنین نگاشته است:

«رشته پیوند ملل - یک ضرب‌المثل تاجیکی (هدیه به دوست دانشمند صدرالدین عینی، شاعر شهیر تاجیک):

همسایه ز همسایه بسی پند بگیرد  
 انگور ز انگور همی بند بگیرد  
 آری مثل است این به بر مردم تاجیک  
 از هر مثلی اهل ادب پند بگیرد...

جواب داملا ص. عینی به قطعه‌ی علی اصغر حکمت چنین آغاز می‌یابد:

همسایه ز همسایه به خود رنگ بگیرد  
 هر تار ز تار دگر آهنگ بگیرد  
 آهنگ دو گون است - مخالف و موافق  
 دانا نتواند که هر آهنگ بگیرد»